استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

پوهاند عبد الحی حبیبی ۱۹ نوامبر،۲۰۲۶

اعلیحضرت احمد شاه بابای کبیر وطن

یا یک نمونۀ برجستۀ تقلید، برای ادبای عصر حاضر

در شماره های گذشته مجملاً در اطراف پرورش ادب نو، و لوازم عصریۀ آنچیزی نگاشتم، پس ازین میخواهم هر يك از مواد موضوع را قدری تفصیل داده، و باخوانندگان گرامی مشرح تر داخل صحبت شوم.

درین مبحث روی سخن مخصوصاً به شعرای و ادبای معاصراست که بحضورشان پارۀ از نظریات خود را در بارۀ پرورش ادب نوین که درین عصر نو و زمان نومحیط و وطن و جامعه به آن محتاج دارد تقدیم گردد.

جای هیچ شك و تردیدی نیست که سیر زمان و سلسلۀ ارتقای بشر متمادیاً اوضاع حیات و اطوار کائنات را تغییر میدهد، و در هر عصر رنگ نوی بنظر می آید، ولوازم حیاتیۀ بشری باتمام ماحول وی دستخوش ناموس تحول است، و همین تغیر و تطور بوده که دانشمندان قدیم مطابق به اصول و اشکال منطقی خود مسئلۀ حدوق کائنات را از روی آن استدلال مینمودند. همانطوریکه اغلب مسائل حیاتیۀ ما در طی قرون متمادی رنگ و کیف نوی را گرفته وبا سوابق خود کنون مورد مقایسه نیست و نه میتوان لباسی را که سه قرن بیشتر اجداد ما می پوشیدند در عصر حاضر پوشید، همانطوریکه احتیاجات عصری و تطورات زمان نو مارا وادار میسازد که ادب نوی داشته باشیم که با روح عصر و زمان مطابقت و پیوستگی داشته، و باصطلاح عامه بدرد روزمرۀ ما بخورد.

در شمارۀ (۱۱۲) کابل راجع به موضع و جنبۀ معنی ادبیات شرحی نگاشته آمد، در آنجا گفتیم که چه عناصری را در ادب نو خود باید بپرورانیم و اشعار جدید زبان ملی ما چه مزایا و کدام اسلوبی را باید داشته باشد؟

در مباحث گذشته لوازم طبیعت جغرافی و اجتماعی را از عناصر مهمهٔ ادب نو شمردیم و گفتیم که ادبیات و اشعار آینده نوین زبان ملی باید حاکی از جمال محیط و طبیعتجغرافی بلاد و کوهسار ما بوده، و بر عناصر اجتماعی و روح ملی پښتون شالودهٔ آن استوار گردد.

این عناصر مهمه را ما از سر نو در ادب ملی خود داخل و شامل نمي سازیم، بلکه از ادب قدیم و گذشتهٔ ملی ما نمونه های برجسته و گرانبهائی در دست است و ازان آشکارا میگردد که اسلاف غیور و نیاکان را دو شیر مردان گذشته ما نیز این عناصر مهمه را در ادب ملی بصورت خیلی درست دلچسپ پرورانیده اند. ما میخواهیم این عنعنهٔ ملی را تازه و زنده سازیم، و ذخائر سرشار آنرا از ادب گذشتگان در ادب نو داخل گردانیم. بعبارت روشن تر میگوئیم : بجای اینکه ما اسلوب تخیل و تلازمات مغلق و پیچیدهٔ ادب بیگانگان را که مال قرون سالفه است درین عصر روشن و منور بدون هیچگونه سنجش و تدقیق تقلید و پیروی میکنیم و شعرای جوان ما تاکنون هم بتار موی کمر می پیچند، و بچاه زنخدان فرو می روند، بهتر است قسمت زندهٔ ادبیات ملی خود را که باوجود صنعت قدامت دارای طراوت و شگفتگی شگفت انگیزیست و همچنان با مقتضیات عصر و زمان مطابقت دارد با کمال جدیت و علاقمندی بپرورانم، و ادبای جوان، در عوض تقلید سبك مغلق و اسلوب تخیل دیگران، مزایای ادبی و ملی خود را پیروی کرده و مورد افتخار قرار دهند و روح ملی نیاکان غیور و جانکشای خود را از نو زندگی بخشند. زیرا که احیای روح ملی در ادب جدید مزایائی را بما می بخشد و افتخاراتی را نصیب میکند که پښتونهای قدیم، و اجداد نامور دارای آن بودند و از برکت آن مدتها در گیتی سروری و کامرانیها نمودند.

برای اینکه تا یك اندازه خوانندگان عزیز را به مزایای ادب ملی آشنا سازم، وگوهری از لآلی آبدار آنرا به معرض نمایش گذارم بهتر است درینجا یك نمونهٔ زنده و برجسته ادبیات ملی را تقدیم دارم : همه میدانند که اعلیحضرت احمدشاه بابای کبیر از شاهنشاهان معروف و جهانگیران بزرگ و نامدار آسیاست، و قوه شمشیر تیز و حمیت افغانی شان بهر کسی روشن است ولی شاید بعضی ها آگاه نباشند که این شهنشاه بزرگ با شمشیر بران علم و فضل را نیز همراه داشته و با دل قوی و همت بزرگ و ارادهٔ جهانگیرانه دانش و ذکاء و دهای فوق العاده را نیز توام داشتند، بنا بران وی را یکنفر مفکر و مصلح اجتماعی نیز گفته می توانیم.

اعلیحضرت احمدشاه، بادشاه ادیب، و عالم و دانشمندی بودند که علم و ادب راخوب می پرورانیدند جناب شان نیز از علوم مروجهٔ عصریهٔ خویش بهرهٔ وافر داشتند و درادب ملی نیز مقام شامخی را دارند. احمدشاه بابا از شعرای برجسته و گویندگان درجهٔ اول زبان پښتو بشمار می آیند و دارای

دیوان اشعار خیلی نفیس و گرانبهائی اند که از روح استوار و نیرومند افغانیت نمایندگی میکند، غزلیات آن ساده و رشیق و اسلوب کلان شان خیلي متین و برجسته بنظر می آید. از هر کلمۀ آن شهامت و علوهمت و متانت اراده و بالآخره عالیجنابی و بزرگواری گویندۀ آن می تراود و به خواننده و شنونده آشکارا می شود که شاعر اینگونه ابیات باید يك ذات مقتدر و عظیم الشانی باشد.

احمدشاه بابا در کلام و اشعار خود روح ملی را نهفته و مزایای افغانی را در کلمات و الفاظ آن گنجانیده است.

شعر احمدشاه حاکی از ذوق سلیم و احساسات بلند و عواطف ارجمند ملی است در دنیای تخیل هم از جهان تابناك ملیت قدمی بیرون نمی گذارد و تماماً ازین دنیای تابان و مشعل فروزانیکه ما آنرا (پښتو او پښتونواله) میگوئیم، استشاره میکند.

حب وطن و افتخار به ملیت از مزایائی است که روح افغانی و افغانیت ازان مرکب است اشعار گرانبهای احمدشاه بابا نمونۀ بهترین اینگونه احساسات وطنخواهانه شمرده می شود ما در تاریخ درخشان خو شاهنشاهانی داریم، که باکمال عظت و جهانگیری در آسیای وسطی و هند حکمرانی ها نموده اند لودین ها، خلجی ها، سوریها را نمی توان درین مورد فراموش کرد، ولی همۀ آنها در ممالك مفتوحۀ خود مانده و در کشور هائی مرکز گرفتند که دور از کوهسار وطن بودند و ازین رو نتوانستند خدمتی به عمران و نشر تمدن کوهسار کشور خویش نمایند. ولی اعلیحضرت احمدشاه بابائی کبیر که احساسات وطن پروانه اش خیلی قوی و برجسته بود در حب وطن و دوستداری آب و خاك عیناً به شاهنشاه محمود زابلی می ماند. که هر دوی آنها باوجود کشور کشائی های زیاد و فتوحات وسیع پهناور خویش کوهسار وطن را نمانده و این سرزمین بهشتی را مرکز عمرانی و تهذیبی و ادبی و علمی و اقتصادی تمام ممالك مفتوحۀ خود قرار دادند.

چون اشعار نمایندۀ افکار و احساسات گوینده است و شاعر عواطف اندرونی خود را باین ذریعه آشکارا می سازد، بنابرین سرشار ترین احساسات وطنخواهانه و پر جوش ترین اشعار وطنیه را در دیوان اعلیحضرت احمدشاه بابا می توان یافت.

ببینید ! اعلیحضرت احمدشاه با عظمت جهانگیرانه و شوکت شاهنشهی ممالك ملحقۀ هند را کشوده و فاتحانه بدهلی می درايد، و یاد فتوحات سلاطین گذشتۀ افغان را در انجا تازه میکند، ولی در قصور بلند و معموره های شگفت انگیزشاهان مغل، کوهسار وطن از یادش نمیرود و کامرانیهای جهان فتح

و نصرت نقش خاك وطن را از خاطرش نمی زداید، به يك وزش جان بخشای نسيم گوارای كوهسار باچه نياز و دلبستگی خواهش ميكند:

د زړه گل به مي له خاورو سره كا پورتهكه نسيم له كوهستانه رسيده; يعنی غنچۀ خاطرم وقتی خواهد شگفت كه نسيمی ازكوهسار بوزد.

بلی ! نسيم جان بخشای كوهسار سر سبز وطن از ياد هيچ افغانی نميرود بنا بران احمدشاه بابائی بزرگوار ما هم در فراق و دوری از وطن آتش محبت و عشق كشور را در قلب منيرش فروزان مي بيند، و آنرا درين رباعی با چه حرارت نقش می بندد :

د زړه فريـاد مي له جـــــــدائی

اور مـي ورك نـسي د آشنـــــائی

چي پر وطن وي زړه څه قرار وي

يـم بې طـــــــــاقته پـه پردېسی

يعنی دلم از فراق وطن نالان است، آتش عشق فرو نمی نشيند، در دنيای دوری از وطن، قراری ندارم، و هجران مرا بی تاب و توان ميسازد.

اعليحضرت احمدشاه بابا می بيند كه تحت اوامر و قوماندانی شان، جوانان سرشور و فدا كار افغان با چه ايثار، و عشق و علاقمندی برای اعتلای مملكت، و احيای افتخارات ملی ، و اعادۀ جلال و شوكت افغانی سرفروشی و قربانی مينمايد، اين حال را درغزلی كه بيك ديوان پهلو ميزند، با احساسات گرم وطنخواهانه خودش چنين تصويرميفرمايند :

غزل:

ستا د عشق له وينو ډك ستوه ځيگرونه

ستا په لاره كښي بايلي ځلمي سـرونه

تـاتـه راسمـه زړگـی زمـا فـارغ سـي

بـې لـه تـا مي انـديښنې د زړه مـارونه

كه هر څو مي د دنـيا ملكونـه ډبـر سي

زما به هېر نه سي دا ستا ښكلي باغـونه

د ډهلي تـخت هېرومـه چي را ياد كـړم

زما د ښكلي پښتونـخوا د غـرو سرونـه

د رقيب د ژوند متاع به تار په تار كړي

چې په تـورو پښتـانه کا گـزارونـه
د فـريـد او د حـميـد دور بـيا سی
چې زه وکاندم پر هر لوري تاختونه
که تمامه دنيا يو خوا تـه بل خـوا يي
زما خوښ دي ستا خالي تش ډگرونه
احمد شاه به دغه ستا قدر هېر نه کا
کـه ونيسي د تـمام جـهان مـلـکونه

ترجمه :

١. خون عشق تو (ايوطن) در سينه ها و عروق ما جوش ميزند. جوانان در راه توسربازيها ميكنند.
٢. اگر بتو بيايم خاطرم قرار ميگيرد. و در فرقت ياد تو مثل ماری بر دلم نيش ميزند.
٣. هر چند ممالك فسيحۀ دنيا را مفتوح سازم. ولی بساتين زيبايت از يادم نميرود.
٤. وقتيكه قله های آسمانخراش كوهسار قشنگ ترا ياد كنم تخت دهلی را فراموش ميسازم.
٥. اگر افغانها شمشير های خود را از نيام كشند متاع حيات رقيب را تار و مار خواهند كرد.
٦. اگر من شاهانه بهر سو بتازم. مفاخر دورۀ فريد و حميد(١) را تجديد خواهم كرد.
٧. اگر گيتی را تماماً بمن پخشند، من واديهای دشتهای خالی ترا بران ترجيح ميدهم.
٨. اگر احمدشاه ممالك روی زمين را فتح سازد، باز هم هيچگاه ترا فراموش نخواد ساخت ای وطن !

اين بود نمونۀ از احساسات وطن خواهانۀ پدر بزرگوار و ادیب دانشمند ملی ما كه درچند بيتی با اقتدار ادبی بكمال رشاقت و تردستی سروده اند. ادبای جديد ما اگر بخواهند كه لسان العصر بوده و آثار زنده و گرانبهائی را در ادب ملی او خود بيادگار گذارند و در پيدايش ادب نوين مقامی را كه مورد احترام آيندگان واقع گردد احراز نمايند، بايد در سرودن اشعار ملی و وطنی پيروی آن پدر ادیب و شهنشاه بزرگوار خود را بفرمايند.

در اشعار فوق اعليحضرت احمدشاه بابا مقام شامخ ادیب ملی و مفكر می آموزاند. كه ادبای ملی چطور بايد بسرايند، و چه تلقين ها و مضامينی را در اشعار خود به ملت ارمغان كنند. در اشعاريكه طور نمونه اقتباس نموديم خوانندگان محترم باكمال وضاحت می بينند كه پدر بزرگوار و دانشمند ما عناصر مهمۀ ادب ملی را باكمال تردستی و اقتدار اديبانه فراهم آورده از يكسو جمال كوهسار و زيبائی های اين مرز و بوم را تصوير، و از پهلوی ديگر عشق بوطن و فداكاری درين راه و ترجيح

آن بر سر تاسر دنیا و مافیها تلقین فرموده است. که از لف هر بیت و هر کلمۀ آن احساسات گرم و عشق سرشار وطن تراوش میکند.

اگر از نقطه نظر فلسفه و تحقیق دقیق شویم می بینیم که اشعار وطنیۀ پدر بزرگوار ما مهمترین و عالی ترین نکات فلسفۀ وطنیت را در بر دارد که ذیلاً بشرح کوتاه آن قناعت میرود. حب وطن در انسان فطرتیست، هر کس خانه و مسکن خود را دوست دارد.

پښتونها این غریزۀ بشری را در یك ضرب المثل خوبی گنجانیده که هر چاته خپل وطن کشمیر دئ. انسانهای گذشته همان قطعۀ زمینی را وطن میگفتند که پدران و نیاکان شان درانجا بوده و مدفون شده اند، این روایات فامیلی و عنعنۀ پدری همان زمین را بنظر آنها مقدس گردانیده و وطن می گفتند. (۲) در یونان قدیم وطن با شعایر دینی همسلك و مربوط بوده وآنرا مقدس می شمردند، سقراط معروف در راه احترام قوانین وطن جان داد. ابن خلدون عالم اجتماعی فلسفۀ وطنیت را بر اساس نظریۀ سیاسی شالوده میگذارد و مرکز دولت و سلطنت را مرکز وطن میگویند. (۳) گوستاولوبون محقق اجتماعی فرانسه، فلسفۀ وطن را از نقطه نظر اجتماعی تحلیل میکند که وطن نمایندۀ حیات اسلاف و تحکیم دهندۀ ساس های اجتماعی است. (٤)

نیکولای حداد گوید : انسان در مرتبۀ نخستین به مادر محبت می ورزد، ازینجا احساسات دوستی و علاقمندیش به پدر و اقارب دیگر می پیوندد، تا که قبیله و نژاد میرسد، و طور وفقی وسعت می پذیرد، تا که به حب وطن برسد، در حقیقت همان محبت مادر و پدر است که برای حب وطن اساس شمرده میشود، حتی در برخی از زبانهای اروپا کلمۀ وطن ازین ریشه نشئت کرده است مثلاً در لاتینی پاتریا Patria در جرمنی Vatrland و در انگلیسی Fatherland یعنی مرز و بوم پدران (٥)

در زبان ملی پښتو وطن را (مېنه) گویند، که ریشۀ آن از کلمۀ (مینه) استیعنی عشق و محبت، پس همانطوریکه در پښتو ریشۀ کلمۀ وطن را از عشق و علاقمندیگرفته اند در عنعنات ملیه و پسیکولوژی افغانی نیز حب وطن اهمیت بسزائی داشته، وادبای پښتو این خصیصۀ روح ملی را زیاد تر تلقین نموده اند. ادباء و مفکرین فلسفۀ وطنیت را از نقاط نظر مختلف کاوش میکنند، مثلاً جمعی از ادباء اساس آنرا برحب اجتماع می نهند، بنظر آنها وطن از یاران و دوستان عزیز است، جائیکه آشنایان صمیمی نباشند منبع اندوه و الم است، شاعر عرب (و من مذهبی حب الدار لاهلها) را ازین نقطۀ نظر گفته و لبیدین ربیعه شاعر معروف عرب نیز وقتیکه موطن و مسکنیاران را از آنها تهی می بیند و حشتش فرامیگیرد و میسراید:

عفت الديار محلها فمقامها

بمنى تابد غولها فر جامها

سعدی شاعر نامور پارسی نیز ازین نقطهٔ نظر گفته است:

سعد یا حب وطن گر چه حدیثی است صحیح

نـتوان مـرد بـه حسرت که مـن آنجـا زادم

یکی از شعرای ملی نیز درین لندیِ فلسفهٔ حب وطن را چنین تصریح میکند:

وطــن د یــار پــه ســترگــو بنــه دئ

چې جانان نه وي څه وطن څه بې وطنه

پدر ادب پښتو خوشحال خان نیز همچون مفکرین اجتماعی وطن را از راه حب اجتماع دوست دارد و همیگوید :

څه بلا د خدای ده د وطن جلا کـــېدل

ورونه، عزیزان، خویښـان وبله بېلېدل

عبدالرحیم هوتك با آنها همنواست جائیکه میسراید:

شرافت د مکان ټوله په مکین دئ

بې مکینه څه په کار دئ تش دیار

ولی طوریکه می بینیم فلسفهٔ وطنیت اعلیحضرت احمدشاه بابا یك فلسفهٔ مجرد وپخته ایست زیرا که ذات شاهانهٔ شان وطن را من حیث هو هو دوست دارد، و آنرا برمبادی سیاسی و اجتماعی متکی نمی شناسد و هم از نیروست که قصور زیبای عالیهٔ مرکز شاهنشاهی مغل کوهسار وطن وحتی وادیهای خشك و بسی آب آنرا از یادش نه کشیده است.

به عقیدهٔ من مراتب بلند حب وطنیت نیز همین است که وطن را از حیث هویت دوست دارند نه ازنقطهٔ نظر کیفیت و حظوظی که در دنیای ماده ازان گرفتنی است. ببینید که پدر بزرگوار این احساسات عالیه را چطور در یك بیت آشکارا ومراتب بلند حب وطن خود را ثابت فرموده است :

که تمامه دنیا یو خـوا ته بل خـوا یې

زما خوښ دي ستا خالي تش ډګرونه

یعنی اگر تمام آن عواملیکه مردم وطن را از روی آن دوست دارند باتمام حظوظ دنیا یکجا شوند باز هم در مقابل آن من بیابانهای خشك و خالی وطن را دوست دارم. این است که فلسفه مجرد وطنیت که پدر بزرگوار ما آنرا در شعر و سخن پرورانیده است و گفته می توانیم که در مراتب حب وطن

و دوستداری کشور به بلند ترین و رفیع ترین جایگاه آن ارتقاء نموده اند. اکنون خوانندگان محترم ما قیاس کرده می توانند که ادبیات ملی ما چه ذخائر گرانبهائی دارد و ازین بحر بیکران چه گوهرهای تابناکی را میتوان بدست آورد، و لعل شهواریکه در اعماق این محیط ذخار نهفته است شائسته هر گونه قدر دانی است. پس اگر ادبای جوان ما بخواهند که ادب جوانی را داشته و در دنیای روشن و مسرتناك ملیت دارای آثار نفیس و گرانبهائی گردند، و نام نیك جاویدی را برای خود کمایی کنند، باید ازین وجهه ادب ملی باین سو بگردانند و عناصر شعر ملی را همچون گذشتگان نامدار و غیور فقط ازنقطهٔ نظر ملیت و مزایا و افتخارات ملی خویش نشو و نمو دهند، تا اگر جدا بخواهد ادب آیندهٔ زبان ملی ما تماماً حاکی از مقام رفیع و جایگاه بلند افغانیت بوده و روح ملی دران زندهٔ جاوید بماند، و در عوض تقلید تخیل غیر طبیعی و خواص وهمی اشعار دیگرانمزایای واقعیت و حقیقت دران دیده شود.

اکنون وقتی است که ادبا و شعرای ما از شکنج زلف پریشان برایند، و به ناوك مژگان سینه های خود را هدف نسازند، و بموی کمر خود را نیاویزند، بدنیای واقعیت برایند و تخیل های پا در هوای ادبیات دیگران را متروك قرار دهند. بعوض اینکه از بیدل و غنی تقلید میکنند اشعار طراوتناك و رشیق ملی را پیروی نمایند دمی با خوشحال خان بزرگ همدم شوند و مدتی احمد شاه کبیر را همنوائی فرمایند تا در راه تدوین و تشکیل ادب نو خدمتی کرده، و نژاد آیندهٔ وطن نام آنها را بر صفحات تاریخ ادب به زر نویسند و در تودهٔ محصلین ادب و پرورندگان نخستین آن بشمارروند.(٦)

ماخذ

١. فرید : شیر شاه سوری، و حمید شیخ حمید لودین شهنشاهان افغانی اند در هند.

٢. تاریخ تمدن فوستل دوکولانژ

٣. مقدمهٔ ابن خلدون

٤. کلمات گوستاولوبون

٥. علم الاجتماع ص ٢٥٧ _ ٣٣٨

٦. مجلهٔ کابل، سال ١٣١٩ ش، شمارهٔ ٦، ص ١٦ _ ٢٣.